

چگونه افغانستان در مبارزه با پاکستان برنده شد؟



نوساعات بعد از استقرار طالبان بر کابل در سپتمبر ۱۹۹۶ میلادی نطق وزارت خارجه امریکا گلن دیوس اعلان داشت : ایالات متحده امریکا در تطبیق قوانین نوع طالبی در مناطق تحت گروه طالب هیچ نوع ایرادی ندارد. دو ماه بعد تر رابن رافل معاون وزارت خارجه امریکا طی یک سخنرانی در سازمان ملل متحد، در مورد گروه طالبان بدگمانی بین المللی را تایید کرد ولی اظهار داشت که وجود آنها را نمی توان بعنوان یک حرکت بومی نادیده گرفت، مقامات رسمی امریکایی از ملاقات ها و دید، و وادیدهها میان گروه طالب و مامورین امریکایی اعتراف نمودند که در آن گشایش دوباره سفارت امریکا در کابل مورد بحث قرار گرفته بود، یونیکال از ملاهای طالب در امریکا بحیث میزبان استقبال نمود و اشخاصی را که در گذشته با جریان جهاد همراهی داشتند در کمپنی استخدام کرد، روبرت اوکلی سفیر سابق امریکا در پاکستان و چارلز سانتوس نماینده سابق ملل متحد در کابل بصفت مشاورین کمپنی برگزیده شدند، زمانی که حکومت سودان اسامه را در سال ۱۹۹۶ میلادی به هدایت امریکا اخراج نمود، وی به پاکستان و بعداً عازم افغانستان شد و در ساحه دورتر از شهر جلال آباد سکونت اختیار کرد، روزنامه نیویارک تایمز گزارشی را به نشر سپرد و در آن واضح ساخت که اسامه در زمان باز گشت به افغانستان مبلغی در حدود سه میلیون دالر در اختیار طالبان گذاشت، این مبلغ در کشور فقیری مانند افغانستان که اقتصاد بر باد رفته دارد مبلغ بزرگی بود .

حوادث ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در امریکا، و در پس منظر آن جنگ امریکا و انگلیس در افغانستان نه تنها مردم ما را بلکه در مجموع تمام جهان را تکان داد، تنها استدلال مناسب جنگ امریکا، در آنست که اکثر مردم افغانستان قربانی دیکتاتوری ملامحمد عمر اخوندزاده، و هیئت رهبری اش و همچنان همکاران پاکستانی و سعودی آن تحت نام تحریک طالبان بوده و مردم از خارج شدن صحنه سیاسی ملامعمر و سایر متجاوزین ابراز خرسندی کردند، زیرا وجود، او برای افغانستان چنان فاجعه محسوب می شد که تهاجم امریکا در وحله اول برای عده نوید بخش و چشم اندازهای به مراتب بهتر بود، در این میان نمی توان از به ارمان آوردن دموکراسی و یا خشنودی از، لشکر غربی برای افغانستان سخن گفت؛ بلکه موضوع تنها راهی از کابوسی بد نام ملامعمر و شبکه های یاری دهنده پاکستانی و گروه بن لادن بود زیرا که افغانستان از حلقوم (پاکستان - سعودی) بیرون کشیده شد، بسیاری چنان می پنداشتند که ابر قدرت امریکا و انگلیس با داشته ها و تجهیزات مدرن نظامی همانطوری که به زمان اندک طالبان را ریشه کن کرد به زودی روی شبکه های پاکستانی و دستگیری، بن لادن فایق می آیند و مردم افغانستان برای همیشه از شر خارجی ها و قدرتمندان خارجی بیرون می آیند ولی در این چند سال دیده میشود که سریال بن لادن به درازا، کشیده شد و زجر، آه و ضجه مردم از دست حاکمان بی قانون نحوه دیگر بخود گرفت، زیرا مردم رفاه اجتماعی و اصلاحات اساسی زیر بنایی را آنطوری که از جلسه (بن) به بعد توقع داشتند به استثنای چند مورد لمس نکردند و دوام و افزونی حضور نظامیان خارجی باعث شک و تردیدی را در میان مردم به بار آورد، بسیاری میپرسند که طالبان کی ها اند و چرا اینقدر مهم که بهای آنرا مردم عادی می پردازند؟ به همین منظور چون جنگ امریکا و ائتلاف علیه تروریسم زیر نام بن لادن و ملا عمر و گروه های وابسته به آن حک شده بناً به ناگزیری آنرا از ریشه باید پی گرفت تا خوب را از، زشت تفکیک کرد. در حالی که رسانه های گروهی غربی به تقلید از دولت بوش، طالبان و گروه القاعده بن لادن را به عنوان " نماینده شرارت" معرفی می کنند اما از ذکر این نکته خودداری می کنند که به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در سال ۱۹۹۶ در سایه کمک های نظامی امریکا میسر شد، کمک هایی که توسط سرویس اطلاعات پاکستان- ای.اس.ای- کانالیزه می شد. بر اساس اطلاعات هفته نامه جینس دیفنس نیمی از تجهیزات دولت طالبان از

طریق پاکستان و به وسیله سرویس اطلاعاتی این کشور در اختیار آنان قرار گرفته است. تحمیل يك دولت اسلامی با پشتیبانی سرویس اطلاعاتی پاکستان و طالبان رادیکال جوابگوی منافع ژئوپولیتیک آمریکا بود. آمریکا می کوشد به افکار عمومی بقبولاند که می خواهد با تروریسم بین المللی مبارزه کند، اما قصد این کشور در حقیقت آن است که با استفاده از ماشین جنگی خود محدوده زیر نفوذش را نه تنها به آسیای مرکزی و خاورمیانه بلکه به شبه قاره هند و خاور دور گسترش دهد.

در همین گیرودار که آمریکا به عقیده ساده اندیشانه اش به سخنان معامله گران پاکستانی اعتماد و تیشه به ریشه خودزدند طوری که به اعتراف یکی از قوماندانان ناتو، پس از امضای توافقنامه صلح بین پرویز مشرف و جنگجویان قبایلی در وزیرستان، میزان خشونت ها و عملیات های نظامی طالبان در برخی از نواحی جنوب افغانستان، سه برابر افزایش یافته است. طالبانی که تا دیروز مانند قطاع الطریق ها و دزدان صحرایی، فقط در مغاره ها و شکاف کوهها زندگی می کردند و تنها به عملیات های دهشت افکنانه انفرادی دست می زدند، اینک در دستجات منظم چند صد نفری، و جنگ افزارهای پیشرفته، سواره و پیاده، به جنگهای جبهه ای و کلاسیک و اشغال مناطق مبادرت می ورزند. قوماندانان ناتو که بیست هزار نیروی چند ملیتی را در جنوب افغانستان رهبری می کنند پس از یکدوره برخوردهای نظامی با طالبان اعتراف می کنند که جنگ با طالبان یادآور تجربه های تلخ ویتنام برای آنهاست و هرگاه دیر بجنبند و دستگاه دیپلماسی غرب در قبال آنچه که در افغانستان می گذرد برخورد انفعال آمیز داشته باشد، دیر یا زود دولتهای غربی، شاهد ظهور يك ویتنام جدید خواهند بود.

آنها می گویند برای استقرار امنیت در افغانستان حداقل به ده سال وقت نیاز دارند، و محاسبات آنها در مورد طالبان و القاعده، کاملاً اشتباه بوده و دولتمردان اروپایی، قدرت و کارایی این جنگجویان را درست محاسبه نکرده بودند. سخن گفتن، شعار دادن، مقاله نوشتن، و افسوس خوردن در این باره که چرا اوضاع امنیتی افغانستان تا این حد بحرانی شده است چیزی جز تکرار مکررات نخواهد بود، زیرا هر کسی که در افغانستان زندگی می کند این آتش جهنده و شعله های آن را می بیند و با گوشت و پوست خود آن را احساس می کند. اکنون باید به این سوال ها پاسخ داد که چرا تروریسم در افغانستان تا این حد رشد کرد؟ چرا افغانستان در سالهای اول پیروزی، بازهم در حال شکست خوردن است؟ چرا امروز همه از خود می پرسند: آیا دولت برقرار خواهد ماند؟ آیا طالبان دوباره بر کابل مسلط خواهند شد؟ و آیا می توان تصور کرد که افغانها گوهر گمشده امنیت را از درون باطلاق تروریسم و خشونت دوباره بدست خواهند آورد؟ این پرسش ها ذهن هر شهروند افغان را بخود مشغول کرده است به خصوص این سوال که چرا هر روز اوضاع امنیتی کشور خراب تر و خطرناک تر می شود؟ پاسخ ها و استدلال ها در این زمینه شاید متفاوت باشد، ولی بطور کلی، دلایل افزایش ناامنی و تروریسم در افغانستان از چند حالت خارج نیست:

اشتباهات نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان

در سال ۲۰۰۱ میلادی، نیروهای نظامی آمریکا با همکاری ائتلاف شمال، رژیم طالبان را ساقط نمودند. قوای هوایی آمریکا، لانه ها، قرارگاهها، میدان های هوایی، مخفیگاههای توره بوره در جلال آباد مقر ملا عمر در قندهار و گارنیزین های جنگی طالبان و شبکه القاعده را تقریباً در سراسر افغانستان بمباران کرد. هزاران جنگجوی طالب، تروریست های القاعده، ملیشیاها پاکستانی و جنگجویان متحد آنها به کوهستانها و به استقامت سرحدات جنوب کشور فرار کردند.

لانه های زنبور آتش گرفت اما اکثریت زنبورها، جان سالم بدر بردند و فراری و متواری شدند. فرماندهان آمریکایی جنگ را متوقف و پیروزی خود را اعلام نمودند. آنها می گفتند در جنگ علیه تروریسم پیروز شده اند و دیگر نیازی نیست که فراری ها تعقیب شوند.

اشتباه آمریکا در همین نکته بود، آنها فقط در مرحله اول جنگ علیه طالبان و القاعده پیروز شده بودند. باید فراری ها و شکست خورده ها را تعقیب می کردند، و به آنها فرصت تجدید قوا و سازماندهی مجدد نمی دادند. موضوع دیگر، اعمال فشار علیه پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان بود که در آن موقع، مشرف در وضعیت بسیار شکننده ای قرار داشت و حاضر بود در مورد سرکوب طالبان و القاعده، هر پیشنهادی را امضاء کند. مشرف تا قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر رهبر سیاسی طالبان بشمار می رفت و تنها کسی بود که برای پیروزی طالبان و القاعده در افغانستان کف می زد و هورا می کشید و به جنگجویان طالب کیسه های پول و به زخمی های آنان خون و دوا و داکتر می فرستاد. آمریکایی ها در گام نخست طالبان شکست خورده را باید تعقیب می کردند و همزمان با آن پرویز مشرف را تحت فشار قرار می دادند تا رسماً سیاست عدم مداخله در امور افغانستان را بپذیرد و به آن متعهد شود. اما آنها این کار را انجام ندادند و ملا عمر و بن لادن در کوههای توره بوره، زنده از چنگال آنها فرار کردند. شکست خورده ها جمع شدند، فراری ها تجدید قوا کردند، مشرف در قبال آنها از سیاست (شتر دیدی ندیدی) کار گرفت و دو ایالت سرحد و بلوچستان پاکستان عملاً به محل تجهیز، تجدید قوا و سازماندهی طالبان تبدیل شد و بار دیگر آی اس آی صحنه گردان عملیات های جنگی طالبان گردید.

یکی دیگر از اشتباهات آمریکایی ها تاکید بیش از حد آنان بر روی عملیات های جنگی است.

آنها تاکنون نزدیک به ۹۰ میلیارد دلار صرف مخارج نظامی کرده اند در حالیکه مقدار کمک های دولت آمریکا به بخش های بازسازی، اجتماعی، دولت سازی، و اقتصادی طی پنج سال گذشته، طبق برآورد خود آمریکایی ها از ۷ میلیارد دلار تجاوز نکند. حداقل پنجاه فیصد از این هفت میلیارد دلار نیز توسط خود افراد و موسسات وابسته به آمریکا حیف و میل گردیده و سودی برای افغانستان نداشته است. هرگاه این آمار بر عکس می بود یعنی ۹۰ میلیارد دلار هزینه بازسازی و هفت میلیارد دلار برای مخارج جنگی، احتمال می رفت اوضاع امنیتی افغانستان تا این حد به وخامت نمی گرائید. اشتباه دیگر آمریکا برخوردهای تکبر آمیز و زور گویانه عساکر و کماندوهای آمریکایی علیه ساکنان ولایات جنوبی افغانستان است.

آنها هر بزرگ قبیله را مظنون به همکاری با القاعده تصور می کنند و با اندک بهانه ای، به خانه ها داخل می شوند، و به تفتیش و تلاشی افراد خانواده از جمله زنان می پردازند.

این اقدام آنها مغایر اعتقادات مذهبی و سنت های قبیله ای ساکنان جنوب افغانستان است و تاکنون موجب گردیده است صدها جوان غیرتمند و آزاده جنوب، با مشاهده این گونه رفتارهای وقیحانه نظامیان آمریکایی، سلاح در دست گرفته و به صفوف جنگجویان طالب و القاعده پیوسته اند. کاملاً روشن است که آمریکایی ها نسبت به ساکنان جنوب افغانستان، مانند یک ملت مستعمره رفتار کرده و هر فرد جوان قبایل را به همکاری با طالبان متهم می کنند. در مجموع برخوردهای خشن و تحریک آمیز نظامیان آمریکایی با اهالی جنوب، و تعقیب نکردن فراری های طالب و القاعده در سال ۲۰۰۱ میلادی، یکی از عوامل اصلی تشدید بحران در کشور ماست.

یک عامل بسیار مهم دیگر ناکامی های اقتضاح آمیز دولت کرزی در پنج سال گذشته است. این دولت با مدیریت ضعیف، و ندانم کاری های توجیه ناپذیر خود، طالبان مشرف به موت را دوباره زنده کرد و جنازه متلاشی شده تروریزم را از تابوت بیرون کشید و جان تازه ای به این کالبد فساد و تباهی دمید. امروز صدای طالب و ملا عمر، از حلقوم ناراضیان دولت بلند می شود، قافله عظیم بیکاران و سرخوردگان جامعه کار ستون پنجم طالبان را انجام می دهند.

هر جوانی که از وطن فرار می کند جبهه طالبان قوی تر می شود. فساد دستگاه حکومت و رشوه خواری های قضات و دوایر دولتی، مانند سوهان آهنین، شمشیرهای زنگ زده طالبان و القاعده را تیز تر می کند.

رسانه ها و مطبوعات به اصطلاح آزاد، با تبلیغات لجام گسیخته خود که هیچگونه خط قرمز و خط منافع ملی را رعایت نمی کنند به بلندگوهای ملا عمر و بن لادن تبدیل شده اند. با حضور قوای خارجی در افغانستان، جنگجویان طالب و القاعده بدستور مستقیم آی اس آی و رهبران مدارس بظاهر مذهبی ایالت سرحد پاکستان، تروریزم نامشروع و ضد انسانی خود را در چارچوب تبلیغات کز اندیشانه خود توجیه و تفسیر می کنند. خلاصه، هر قدر دولت و نظام حکومتی افغانستان یک گام به عقب بر گردد، طالب و القاعده صد گام به هدف نزدیکتر می شوند. به این ترتیب، دستگاه حکومتی افغانستان با اجراءات اکثرأ ناصواب خویش بیک فابریکه تولید تروریزم تبدیل شده است. این دولت باید اصلاح شود، و در اجراءات و سیاست های حکومتی خود قاطعانه تجدید نظر کند. در نبرد علیه اشکال مختلف تروریزم چه طالبان افغانی و چه طالبان چند ملیتی، استراتژی دقیق و منظم سیاسی - نظامی تدوین نماید و سعی کند قافله چند میلیونی ناراضیان را راضی و اعتماد از دست رفته ملت را دوباره جلب نماید، در غیر این صورت ممکن است باردیگر شهر کابل به صحنه جنگهای خونین مسلحانه تبدیل شود که در آن صورت، شمال جنگ، کلاه کرزی و بساط حکومت و شورا و دیگر نهادهای به اصطلاح دموکراتیک را با خود خواهد برد و جامعه مدنی به جامعه آکنده از جنگ و فتنه و آشوب، مبدل خواهد شد. و اما عامل سوم، عامل منطقه ای است.

احیاء مجدد طالبان و ظهور پدیده تروریزم مخصوصاً شکل جدید آن به نام عملیات انتحاری، جدا از دو عاملی که فوقاً به آن اشاره گردید، دو عامل و منطقه ای دارد. یکی از این دو عامل، حمله نظامی آمریکا به عراق، و عامل دیگر دوازده هزار مدرسه به اصطلاح مذهبی موجود در ایالت سرحد پاکستان است. در سو مین سال سقوط امارت طالبان، دولت کرزی به کمک یکتعداد از نظامیان خارجی بر نود فیصد از قلمرو افغانستان مسلط بود. طالبان در حال استحاله شدن بودند، افق های آینده در افغانستان کاملاً روشن و امیدوار کننده بود، و مردم به این باور رسیده بودند که رژیم طالبان به عنوان یک واقعیت تلخ دیگر در افغانستان تکرار نخواهد شد و به زباله دادن تاریخ سپرده شده است. اما در این هنگام جورج بوش رئیس جمهور آمریکا در یک اقدام آکنده از غرور و تکبر، دستور حمله به عراق را صادر کرد و بعدها ثابت گردید که این اقدام بوش یکی از فاحش ترین اشتباهات سیاسی و استراتژیک آمریکا بعد از جنگ ویتنام است. آمریکا رسماً عراق را اشغال کرد اما شکست خورد و اکنون پای سربازان آمریکایی در این جنگ تجاوز کارانه که هیچ منطقی در پشت آن وجود ندارد گیر کرده است. مقاومت های مسلحانه در عراق آغاز گردید، هزینه های اشغالگران در این جنگ به میلیاردها دلار رسید و تلفات آنان به چندین هزار نفر بالغ گردید. در جریان این مقاومت ها، جنگجویان فرصت طلب القاعده نیز خود را وارد ماجرا کردند و در نتیجه، عملیات های انتحاری آغاز گردید.

از طرف دیگر با افزایش تشنج بین افغانستان و پاکستان نشست سه جانبه آمریکا، افغانستان و پاکستان که برای رفع سوء تفاهات میان دو همسایه افغانستان و پاکستان با میزبانی آمریکا برگزار شده بود بدون هیچ نتیجه ای پایان یافت. هر چند جرج بوش رییس جمهور آمریکا گفت که از طرفین خواسته است تا جنگ لفظی را کنار بگذارند و به آمریکا

در مبارزه با آن چه تهدید مشترک تروریست‌ها خواند، کمک کنند. اما برخورد سرد روسای جمهوری افغانستان و پاکستان نشان از ادامه خصومت این دو رییس جمهور را با یکدیگر بنمایش گذاشت. در این دیدار، همچنین دیک چنی معاون رییس‌جمهور، کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه آمریکا و سفرای این کشور در افغانستان و پاکستان حضور داشتند. گزارشهای متفرقه نیز حاکیست که، حامد کرزی و پرویز مشرف، قبل از آغاز مذاکرات با جورج دبلیو بوش، با هم در یک مهمانی شرکت کردند، اما هیچ نشانه‌ای از پایان خصومت میان آنها دیده نمی‌شد. مشرف در این مذاکرات گفت که رهبر القاعده در افغانستان است، اما کرزی گفت که اسامه بن لادن در پاکستان به سر می‌برد. علاوه بر این کرزی پاکستانی‌ها را متهم کرد که طالبان را در خاک خود اجازه تجدید قوا داده است و آنها از مناطق سرحدی بر مناطق شرقی افغانستان حمله می‌کنند.

اما جانب پاکستانی گفت که خشونت‌ها در افغانستان ریشه داخلی دارد. جورج بوش، در این مذاکرات با روسای جمهور افغانستان و پاکستان، گفت: تهدیدهایی که از ناحیه تروریسم متوجه این دو کشور است را درک می‌کند و علاقه مند است تا بداند، آمریکا چگونه می‌تواند به این کشورها کمک کند. رییس‌جمهوری آمریکا در حالیکه رهبران این دو کشور همسایه وی را همراهی می‌کردند در گفتگوی کوتاهی با خبرنگاران نیز شرکت کرد. وی در حالیکه در میان کرزی و مشرف ایستاده بود بر لزوم همکاری دو کشور تاکید کرد و افزود این همکاری لازم است تا مردم افغانستان و پاکستان آینده‌ای امیدبخش داشته باشند. در ماه‌های اخیر مقامات افغانستان و پاکستان، از جمله رییس‌جمهوری دو کشور، اظهارات تندی در باره توانایی و تمایل دیگری به مقابله موثر با تروریسم ابراز داشته‌اند. دعوت به مهمانی شام، که از آن با عنوان ضیافت افطار یاد شد، به منزله تلاشی از سوی بوش برای رفع کدورت بین دو طرف بوده است.

گرچه مراسم افطاری یا دعوت شام جرج بوش رییس‌جمهور آمریکا به منظور نشان دادن آشتی و همدلی روسای جمهوری افغانستان و پاکستان برگزار شده بود اما کرزی و مشرف با یکدیگر دست ندادند. این موضوع نشان از عدم رضایت دو طرف از یکدیگر و یا تاثیر جلسات برو طرفین است. هرچند جرج بوش اظهار داشته است که برای هر دو رییس‌جمهور تاکید کرده است که مناقشات و مشاجرات لفظی شان را کنار گذاشته و مبارزه با تروریسم بیاندیشند اما ظاهراً این گفتگوها دامنه اختلافات این دو کشور را وسیع‌تر نموده هر دو رییس‌جمهور را برای اتهام بیشتر به یکدیگر مصمم‌تر نموده است.

ناظران می‌گویند که در چنین شرایطی دولت آمریکا مجادله لفظی رهبران افغانستان و پاکستان را مانعی در همکاری موثرتر منطقه‌ای علیه تروریسم می‌داند. نیروهای ائتلاف بین‌المللی در افغانستان می‌گویند پس از امضای توافقنامه میان حکومت پاکستان و طالبان، خشونت‌ها در مناطقی از افغانستان که متصل به وزیرستان هست، تا سه برابر افزایش یافته است.

جان پارادیس، سخنگوی این نیروها در یک کنفرانس خبری گفت که فعالیت طالبان به ویژه در خوست و پکتیکا که در نزدیک وزیرستان موقعیت دارد، بیشتر شده و این موضوعی است که به گفته او جای پنهانکاری ندارد. این اظهارات در حقیقت تاییدی بر سخنان یک مقام ارشد نظامی آمریکا است که گفت توافق حکومت پاکستان با طالبان، احتمالاً فرصت خوبی به دست طالبان داده تا حملات خود را در افغانستان شدت بخشند. حکومت افغانستان از قبل در مورد امضای این توافقنامه ابراز نگرانی کرده و این بحث هم مطرح است که مقامات آمریکا و بریتانیا نیز در این مورد به رییس‌جمهور پاکستان در پشت پرده فشار وارد کرده‌اند.

در اوایل ماه سپتامبر، حکومت پاکستان از امضای توافقنامه‌ای با طالبان در وزیرستان خبر داد و گفت که هدف از این کار پایان دادن به سالها ناآرامی در وزیرستان شمالی است.

گزارش‌های واصله از تکمیل‌تر شدن سازماندهی مجدد طالبان توسط پاکستان حکایت دارد و به نظر می‌رسد حملات این گروه تا پیش از آغاز فصل سرما ادامه یابد. دولت افغانستان و نیروهای ائتلاف بین‌المللی تاکنون قادر به توقف این حملات نشده‌اند. تداوم حملات به نیروهای آمریکا در عراق و ضعف آنها در برقراری امنیت در آن کشور، مخالفین دولت را در تشدید حملات خود علیه دولت ثابت قدم‌تر کرده است.

در همین راستا به قدرت رسیدن احزاب اسلام‌گرا در ایالات سرحد و بلوچستان پاکستان نیز نقش موثری در حمایت از طالبان، القاعده و حکمتیار و تجدید سازمان آنها داشته است. تجربه سال‌های گذشته نشان داده که نیروهای بین‌المللی توان کافی برای برقراری امنیت سراسری را ندارند. استقرار نیروهای ایساف محدود به کابل است و در صورتی که بخواهد حوزه کاری خود را به مناطق بیشتری توسعه دهد حداقل به دوازده هزار نفر نیرو احتیاج دارد در حالی جمع آوری این تعداد نیرو و تامین هزینه آن کار مشکلی است. بهترین نیرو برای حفظ امنیت بلندمدت افغانستان ارتش ملی و پولیس جدید آن کشور است ولی از ارتش هفتاد هزار نفری که برای افغانستان در نظر گرفته شده تنها سی هزار نفر آن آموزش دیده‌اند و تا رسیدن به سقف هفتاد هزار نفر فاصله زمانی زیادی وجود دارد. یکی از مهمترین مشکلات سرراه ارتش ملی وجود بیش از یکصد هزار نیروی مسلح است. آنها از مجاهدین سابق هستند و خواستار الحاق به ارتش ملی می‌باشند.

این شبه نظامیان از یکسو فاقد آموزشها و شرایط لازم برای پیوستن به یک ارتش منظم هستند و از سوی دیگر گرایشها و وابستگی های شدید قومی، حزبی و گروهی دارند. البته آمریکا، فرانسه و انگلیس برای بازسازی ارتش، و آلمان برای بازسازی پولیس قول هایی جهت آموزش و سازماندهی داده اند. آمریکا حدود بیست هزار نیرو به افغانستان اعزام کرده است. بخش اعظم این نیروها در مرز با پاکستان مستقر شده و حملات پیوسته ای را علیه طالبان و القاعده انجام داده اند.

پاکستان عامل بی ثباتی در افغانستان به شمار می رود. بین دو کشور از گذشته تنش های پیوسته ای بر سر خط مرزی دیورند و سالهای اخیر به دلیل حمایت گسترده پاکستان از طالبان و القاعده وجود داشته است. اختلافات مرزی از یکسو و ناکامیهای پاکستان در افغانستان در پی سقوط طالبان از سوی دیگر سبب شده که پاکستان همه توان و تلاش خود را برای ایجاد بحران در افغانستان و بازگرداندن طالبان بکار گیرد. این تلاشها در آینده هم ادامه خواهد یافت و دولت افغانستان را با مشکلات مختلفی مواجه می سازد.

بخش اعظم سلاح های افغانستان پراکنده است و در اختیار مردم (بیشتر سلاح های سبک) و بویژه احزاب و گروه ها قرار دارد. آنها تاکنون حاضر به تحویل سلاح های خود نیستند و در آن به عنوان اهرمی جهت پیشبرد اهداف خود استفاده می کنند. تلاش نیروهای ائتلاف بین المللی هم بیشتر صرف کشف و جمع آوری سلاح های طالبان و القاعده شده و احزاب، گروه ها و فرماندهان محلی جهت نگهداری سلاح های خود با محدودیت زیادی مواجه نبوده اند. طبق مفاد کنفرانس بن یکی از وظایف اصلی دولت خلع سلاح عمومی بوده و با آن که جاپان میلیون هادالر برای خلع سلاح اختصاص داده ولی این امر تاکنون تحقق نیافته و در نتیجه افراد و گروه های مختلف با تکیه بر همین سلاح ها در مقابل دولت ایستادگی کرده یا حداقل از آن اطاعت نکرده اند.

از نظر غربی ها یکی از علل عدم خلع سلاح، حاکمیت اعضای جبهه متحد بر وزارت دفاع بوده و از آنجا که بیشتر سلاح ها در اختیار اعضای سابق این جبهه است. قرار بود خلع سلاح تحت نظارت سازمان ملل آغاز شود ولی به مدت نامعلومی به تاخیر افتاده است. دوازده ولایت مهم که دارای درآمدهای گمرکی هستند از دولت تبعیت کافی ندارند. آنها با استفاده از درآمدهای گمرکی، نیروهای نظامی و سلاح های موجود برای خود تشکیلاتی بوجود آورده و مانع حاکمیت دولت بر حوزه تحت کنترل خود می شوند.

مرز با پاکستان بر اثر تحریکات و مداخلات پیوسته این کشور وضع آشفته تری داشته و دولت حضور ضعیفی در آن دارد. اغلب، فرماندهان به دلخواه عمل کرده و موجبات نارضایتی مردم را فراهم می آورند. این نارضایتی ها دولت را بیش از پیش تضعیف می نماید. علاوه بر وجود درگیری بین دولت و مخالفین آن نظیر طالبان، القاعده، حکمتیار و...، بین عده ای از فرماندهان وابسته به دولت نیز منازعات سابقه داری وجود دارد. این همه پرابلم ها دست بدست هم داده و ایالات متحده را مجبور گردانید تا معاون رییس جمهور آمریکا به پاکستان رفته سخنان را که سه چهارسال قبل باید میگفت به پاکستان گوشزد نمود.

پیام های ردوبدل شده میان واشنگتن با ژنرال های پاکستان از بروز بحرانی تازه میان آمریکا و مهم ترین متحد آن در شبه قاره حکایت دارد. در عرض ۶ سالی که از سقوط طالبان می گذرد، هیچ گاه مناسبات دولتمردان آمریکا با اسلام آباد این اندازه شکننده و حساس نبوده است. مشرف و ارتش کار آزموده او در مرزهای افغانستان تنها امید آمریکایی ها در میدان جنگ با طالبان است. بویژه که عملکرد سال گذشته ناتودرمواجه با طالبان به اندازه کافی یأس آور بوده است. در این اوضاع که هرروز خبرهای ناخوشایند جدیدی از سازماندهی طالبان از جبهه افغانستان می رسد می توان بخشی از آنچه را که در افاق تصمیم گیری پنتاگون زیر نظر رابرت گیتس درباره پاکستان و طالبان می گذرد، فهمید. روابط آمریکا و دوست پاکستانی اش در این ۶ سال پس از سقوط طالبان به مدارا و ممانعت سپری شده است. به همان اندازه که دولت مشرف با طالبان کنار آمده است آمریکایی ها نیز در برخورد احتیاط را حفظ کرده اند.

جالب اینجاست که دلایل این دو گونه ممانعت یکسان بوده است. مشرف نفوذ طالبان را در نواحی مرزی افغانستان و پاکستان توجیه سیاست خود قرار داده است و دوستان آمریکایی او نیز با خوف به هم ریختن بساط قدرت او از اعمال فشار بیش تر بر اسلام آباد پرهیز کرده اند، اما اکنون همه چیز نشان از پایان این دوره ممانعت دست کم درنگاه آمریکایی ها دارد. در واشنگتن میان دو جناح یک اجماع قوی حول وارد کردن مشرف در نزاع برضد طالبان شکل گرفته است تا حدی که حتی کنگره تحت فرمان دموکرات هایپایمی تندتر از بوش به اسلام آباد ارسال کرده اند که اگر ژنرال این بار نیز از مواجهه با دشمنان منطقه ای ایالات متحده امتناع ورزد باید خود را آماده تحریم های تازه کند. ارسال این پیام ها برای اسلام آباد که در چند جبهه داخلی با سنت گرایان درگیر است و دامنه عملیات آنان گاهی تا قرارگاه های ارتش می رسد ایجاد یک شوک بزرگ است. اما به همان اندازه که ژنرال های اسلام آباد از تصمیم تازه کاخ سفید سراسیمه شدند، کابل به وجد آمد. هیچ اتفاقی به این اندازه حکومت بحران زده حامد کرزی را امیدوار نمی کرد، چنانکه برخی ناظران سیاسی گفته اندباین تصمیم، کنگره و کاخ سفید یک امر شبه محال رادر نگاه افغان ها به امری ممکن تبدیل کرده اند.

اما آیا با راستی با این پیام تهدید، مامشات دیرین طالبان و پاکستان به سرآمدوبزودی شاهد جنگ و مواجهه ای بزرگ میان دوستان دیرروز خواهیم بود؟ پاسخ به این سؤال به اندازه پیچیدگی روابط شبکه نظامی - اطلاعاتی پاکستانی ها با طالبان دشوار است. تحلیل این سؤال يك پیش نیاز دارد و آن سیر خصومت کابل و اسلام آباد است؛ خصومتی که عامل و مبنای همکاری ژنرال های آی اس آی با طالبان شده است.

نزاع جدید کابل و اسلام آباد درست از فردای سقوط طالبان آغاز شد. یعنی زمانی که کرزی نزد مشرف رفت تا با تحویل فهرست بلند طالبان پناه گرفته در خاک پاکستان به وی، پیمان نامه جنگ جدید علیه این گروه را به امضا رساند. آن روز درحالی که برخی از مقام های افغانستان با نگاه به تجربه تاریخی از تغییر نکردن سیاست پاکستان در حمایت از افراد مسلح طالبان سخن می گفتند، اما کرزی چنین اتهامی به پاکستان وارد نکرد و در مذاکره با مقام های پاکستانی با دیپلماسی و احتیاط بیشتری سخن گفته است.

کرزی به دانشگاه نظامی پاکستان رفت و درسخنانی پیکارجویی افراطیون را خطری برای ثبات منطقه خواند و بر ضرورت همکاری دو کشور در مبارزه با آن تأکید ورزید. در جریان این سفر، گزارش احمد شیرپاو وزیر داخله پاکستان به روزنامه دان چاپ اسلام آباد گفت: او فهرستی از ۱۵۰ تن از مظنونان به انجام اعمال تروریستی را دریافت کرده که تصور می شود در پاکستان مخفی شده باشند.

اطلاعاتی که در جریان این دیدار رئیس جمهوری افغانستان از پاکستان در اختیار رئیس جمهوری پاکستان و دولت آن کشور قرار داده شد و قبول آن از سوی دولت پاکستان، می توانست يك تحول مهم محسوب شود. اما محک اصلی برای همکاری واقعی میان دو کشور در آنچه مبارزه با تروریسم خوانده شده، پایان «جنگ اعلام نشده» بود که در مناطق جنوبی افغانستان طی ماههای پس از سقوط طالبان در حال گسترش بود، قطع نظر از این که چه کسانی مستقیماً در این جنگ دخالت دارند. فهرستی که دولت افغانستان در اختیار پاکستان قرار داد، فهرست مفصل و مشخصی است از اردوگاه ها و مراکز آموزش و تسلیح مخالفان دولت و اسامی و مناطق اقامت کسانی که رهبری این مراکز و انجام عملیات را در افغانستان در دست دارند. با همه تردید ها و سؤال هایی که در افغانستان در مورد اهداف سیاست پاکستان و یا نهادهایی مانند سازمان استخبارات نظامی آن کشور (ISI) و یا گروه های تندروی اسلامی مانند ائتلاف مجلس متحده عمل وجود داشت، این يك آزمون بزرگ بود برای همکاری میان دولت های افغانستان و پاکستان در مبارزه برای متوقف کردن فعالیت های طالبان و متحدان آنها در خاک پاکستان و انجام عملیات مسلحانه.

به باور ناظران، این فهرست مهم که هنوز میان کابل و اسلام آباد سرگردان است، فقط از سوی استخبارات افغانستان تهیه نشده بود. و گفته می شود، نیروهای آمریکایی و ناتو با استفاده از امکانات عکسبرداری فضایی در تهیه این فهرست و اطلاعات آن سهم داشته اند. در شرایطی که حاکمیت جدید افغانستان تازه شکل می گرفت و هنوز کابل برای اجرای يك سیاست خارجی مستقل و مؤثر از اهرم های لازم نفوذ، برخوردار نبود، متحدان بین المللی افغانستان - که همزمان پاکستان را متحد خود در جنگ با تروریسم می دانند- با تهیه این فهرست در ایجاد فشار بر پاکستان، دست کم در زمینه برخورد با فعالیت طالبان در حمایت از ادعاهای کابل، موضع جدی تری در پیش گرفتند. فردای انتشار لیست گفته میشد: آیا همه این لیست می تواند برای کابل مایه خوشبینی و برای اسلام آباد دلایل واقعی برای نگرش تازه به مسائل منطقه باشد؟ هنوز نمی توان به این پرسش، پاسخ روشنی داد. آنچه مهم است، توجه به حداقل تلاش هایی است که جریان دارد و بیش از همه کمک به متوقف کردن فعالیت های مسلحانه ای است که قربانیان زیادی به بار آورده و می تواند ثبات افغانستان و منطقه را تهدید کند.

همچنان دریک تحول دیگر چرخش دولت مشرف به سوی طالبان، با امضای توافقنامه اسلام آباد جناح حامی طالبان آغاز شد. اغلب ناظران افغانستان این توافقنامه را نشانه کنار گذاشتن استراتژی مشرف در مبارزه با افراطیون به حساب آوردند. در پی این توافق، شوکت عزیز نخست وزیر پاکستان پیشنهاد مذاکره غرب و ناتو با طالبان را داد؛ پیشنهادی که تردید کابل را درباره احیای پیمان دیرین ارتش پاکستان با طالبان به یقین تبدیل کرد. از نگاه ناظران پیام اخیر کاخ سفید در واقع گامی برای برهم زدن توافق وزیرستان است که قرار بود سنگ بنای استراتژی جدید اسلام آباد در قبال طالبان قرار گیرد. توافقنامه پاکستان و طالبان البته ظاهری موجه داشت. این توافقنامه هر دو طرف را مکلف به در نظر داشتن و رعایت تعهداتی می کند، از جمله این که افراد مسلح قبیله ای به تأسیسات دولتی نیروهای امنیتی و ارتش حمله نکنند و همچنین در صورت لزوم با نماینده سیاسی دولت در مناطق قبایلی مفاهمه کنند و نیروهای دولتی نیز به سنت های قبایلی احترام بگذارند. در این تفاهمنامه تصریح شده است که خارجیان ساکن در مناطق قبایلی به کشورهای خود بازگردند، در غیر این صورت با ضمانت شورای قبایل و جرگه با حفظ اصول احترام به قوانین کشور حضور داشته باشند.

بر اساس این توافقنامه، مخالفان، اسلحه و تجهیزات نظامی را که از نیروهای دولت در جریان درگیری ها به دست آورده اند، باید دوباره به دولت بسپارند. حمله نکردن به نیروهای ائتلاف و گذر نکردن از مرز، از دیگر موارد این توافقنامه است. در مقابل، دولت پاکستان متعهد شده است که افراد بازداشت شده در جریان عملیات های تهاجمی و تجسسی را رها کند و دوباره آنها را بازداشت نکند.

حملات و عملیات زمینی و هوایی ارتش متوقف و خسارات ناشی از درگیری ها و عملیات های چندسال از سوی دولت جبران خواهد شد. مرحله نخست پیاده شدن این توافق ها از خروج نیروهای ارتش پاکستان از مناطق قبایلی آغاز شده و همچنین کمیسیون ده نفری مختلط بر این روند نظارت خواهد کرد.

دولت پاکستان و رهبران قبیله مسلح، قبلاً نیز به توافق هایی برای پایان دادن به درگیری ها دست یافته بودند، اما این تعهدات، در عمل با مشکلاتی روبه رو شده بود. اما چنان که کارشناسان گفته اند امضای توافق صلح با طالبان يك اتفاق نمادین و نشانه نرمش، هم از سوی دولت و هم از سوی رهبران قبیله که حامی طالبان اند. با این توافق دولت اسلام آباد، اکنون حامیان طالبان در مناطق قبایلی را به عنوان يك قدرت به رسمیت شناخته که به جای ادامه نبرد، در برابر آنها به میز مذاکره و امضای تفاهمنامه روی می آورد.

تا پیش از امضای این توافق، ده ها هزار سرباز پاکستانی، درگیر جنگ با افراطیون و طرفداران محلی آنان در بخش های ناآرام قبیله نشین بوده اند. این نخستین توافق در نوع خود از هنگامی بود که نیروهای پاکستانی درصدد تعقیب عوامل طالبان و القاعده در مرز افغانستان برآمدند. به عقیده ناظران به رسمیت شناختن جنگجویان مسلح به نوبه خود شناسایی قدرت طالبان محسوب می شود و يك اعتراف ضمنی به شکست استراتژی نظامی دولت پاکستان است. اهمیت دیگر توافق این بود که در آستانه سفر پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان به افغانستان و ایالات متحده آمریکا صورت گرفت. این نظر نیز وجود داشت که رئیس جمهور مشرف، خوشبین بود که با این توافق دست خالی به دیدار همتایان افغان و آمریکایی خود نمی رود و امضای توافق برای پایان دادن به حمایت رهبران قبیله ای از طالبان را، به عنوان يك دستاورد به کرزی و بوش ارائه کند.

درد سر اسلام آباد از زمانی آغاز شد که بدگمانی غرب نیز بر بدبینی کابل افزوده شد. از زمان سقوط طالبان تاکنون مشرف تلاش کرده تا به غرب ثابت کند که در مبارزه با گروه های اسلام گرا جدی است، اما هر چه ژنرال مشرف در این مسیر بیش تر تلاش کرد کمتر نتیجه گرفت. او در هر سفر خارجی و همچنین در مناسبت های گوناگون داخلی بر ضرورت نبرد با «دهشت گرایان» و ریشه کنی آنها تأکید کرد. بارها این سخن را غرب از زبان او شنید که بخش قبایلی وزیرستان جنوبی به مقر القاعده تبدیل شده، تروریست هایی که در آنجا مخفی شده اند و حامیان بومی آنها، نابود خواهند شد. اما مشکل مشرف فقط این نبود که جهان نه تنها اراده او را در جنگ با طالبان باور نکرد، بلکه مخالفان او در احزاب سیاسی- مذهبی پاکستان، اندیشه ای متفاوت از مشرف دارند، این تضاد تا آنجاست که این گروه ها بر خلاف ژنرال مشرف تفسیر متفاوتی از تحولات متعاقب ۱۱ سپتامبر و تعریف تروریسم دارند. آنها ۱۱ سپتامبر را توطئه یهودیان بر ضد جهان اسلام بویژه پاکستان و افغانستان دانسته و این تفکر را بی وقفه در مناسبت ها و در رسانه های جمعی همفکر خود ابراز می دارند.

هرچه زمان می گذرد شمار مدافعان این دیدگاه در پاکستان افزوده می شود. هم اکنون ده ها نفر رامی توان از بلند پایگان سیاسی در این کشور سراغ گرفت، چنان که دکتر «اسرار احمد» عضو سابق گروه جماعت اسلامی در روزنامه «نوی وقت» نوشت: تحقیقات ۱۱ سپتامبر به دلیل این که این رویداد از سوی اسرائیل طراحی شده بود به بن بست رسید، زیرا آمریکا نمی تواند بر ضد یهودیان اقدامی انجام دهد. وی حتی گفت: ۱۱ سپتامبر زاده فکر بن لادن نبود، بلکه محصول تفکر آمریکا، اسرائیل و یهودیان بوده است که از این حملات به مثابه بهانه ای برای تخریب افغانستان استفاده شود. در گروه جماعت اسلامی بسیاری مانند اسرار احمد می اندیشند. آنان می گویند: آمریکا می خواهد افغانستان را تبدیل به خانه دوم یهودیان کند و تسهیلات استقرار آنها را در این کشور ایجاد کند. شنیدنی تر از همه سخنان «قاضی حسین احمد» رهبر گروه «جماعت اسلامی» و سرپرست ائتلاف شش گانه احزاب مذهبی و سیاسی در پارلمان این کشور است که حتی از اقدام منسوب به گروه القاعده بن لادن برای ترور مشرف حمایت کرد. وی در مصاحبه با هفته نامه «غزوه» گفت: ژنرال مشرف يك خائن است. قاضی حسین احمد افزود: مشرف پیش از این ولی نعمت طالبان بود، اما اکنون به دستور آمریکا به آن پشت کرده است.

کمی آن سو تراز جماعت اسلامی، می توان به سراغ وهابیون این کشور نیز رفت و افرادی مانند «حافظ محمد سعید» بنیانگذار گروه لشکر طیبیه که به طور کلی منکر وجود القاعده شده و آن را رد می کند، پیدا کرد. البته این نگاه به احزاب محدود نیست بسیاری از تحلیلگران این کشور نیز این گونه می اندیشند. «میر» از سرمقاله نویسندگان مطبوعاتی می گوید: ما با چماق آمریکا مجبور شدیم سیاست افغانی خود را تغییر دهیم و حال آن که باید خودمان به این نتیجه می رسیدیم. به این ترتیب تلاش های ژنرال مشرف پس از ۱۱ سپتامبر برای اثبات صداقتش در مبارزه با گروه های افراطی، چندان مؤثر نبود. جالب اینجاست که آنها راه فرار از فشار مشرف را یاد گرفته اند،

چنان که پیرو ممنوعیت لشکر طیبه و جیش محمد، این ۲ گروه فوری به «جمعیت دعوت» و «خدام اسلام» تغییر نام دادند و با همان تشکیلات و افراد به فعالیت مسلحانه ادامه داده و در انتشارات خود درباره ضرورت شورش تبلیغ کردند. پس جای تعجب ندارد که با وجود این ممنوعیت ها، تفکر افراط گرایی به صورت اپیدمی در جامعه پاکستان رشد و نمو پیدا می کند. گزارشی که در مجله «فرابدی تایمز» به قلم «شهباز» منتشر شد، به حد کافی تکان دهنده بود. در دوره زمانی از ژانویه تا ژوئیه افراطیون موفق به جذب ۷۰۰۰ جوان در رده سنی ۱۸ تا ۲۵ سال در سراسر این کشور شدند که لشکر طیبه با ۳۳۵۰ نفر در صدر این گروه ها قرار داشتند. حافظ سعید در دوم آوریل ۲۰۰۴ میلادی در راهپیمایی بزرگی در اسلام آباد آشکارا اعانه برای جهاد جمع آوری کرد. پلاکاردهای این راهپیمایی از جوانان دعوت می کرد برای آموزش جنگ به لشکر طیبه بپیوندند. این تظاهرات در شرایطی انجام شد که در پاکستان برگزاری گردهمایی های سیاسی بویژه برای گروه های بنیادگرا ممنوع اعلام شده بود.

اما برخی دلیل افتادن مشرف در گرداب افراطیون را خطاهای بنیادین او در حذف احزاب معتدل و اتحاد اولیه او با افراطیون می دانند. به باور این ناظران رئیس جمهوری پاکستان در اکتبر ۲۰۰۲ میلادی دست به اقدامی زد که اکنون مایه دردسر بسیار برای حکومت وی شده است. مشرف با اخراج دو حزب کهنه کار عمده سیاسی یعنی «مسلم لیگ» شاخه «نواز شریف» و «حزب مردم» خانم «بی نظیر بوتو» از حکومت در واقع به پدران معنوی طالبان اجازه داد تحت لوای «مجلس متحده عمل» در انتخابات پارلمانی شرکت کنند. ۳ گروه عضو این ائتلاف و ۳ گروه دیگر به هواداری سرسختانه از طالبان و تغذیه عقیدتی آن معروف هستند. اشتباه دیگر او این بود که به اعضای این گروه اجازه داد در انتخابات پارلمانی رقابت کنند تا رهبران و هواداران حزب مردم و مسلم لیگ با شکسته شدن آرا تضعیف و خانه نشین یا در اقلیت قرار گیرند. مجلس متحده عمل با ریشه دواندن در تشکیلات سیاسی هم اکنون به مخالف اصلی مشرف در «جنگ برضد تروریسم» تبدیل شده اند.

هم اکنون در اسلام آباد یک مبارزه تند جریان دارد. افراطیون مشرف را به همراه چند تن از هیأت دولتش «نوکران آمریکا» معرفی می کند. شاخص ترین این متهمان «شوکت عزیز» وزیر دارایی قبلی و نخست وزیر جدید و «زبیده جلال» وزیر تعلیم و تربیت هستند. مشرف نیز در مقابل وارد بازی اتهام زنی به آنان شده و رهبران مجلس متحده عمل را در محافل خصوصی «تندرو»، «بی سواد» و «متحجر» خطاب می کند.

تحلیلگرانی که برنامه مشرف در مبارزه با طالبان را از این منظر رصد می کنند معتقدند که او نمی تواند برضد افراطیون وارد جنگ تمام عیار شود، زیرا این گروه ها در ۲۰ سال گذشته همواره از شیردان ارتش پاکستان بویژه «ای اس ای» سازمان اطلاعات ارتش این کشور تغذیه و هدایت شده اند.

براین اساس ائتلاف گروه های مذهبی به نام «مجلس متحده عمل» به یکی از موانع اصلی در راه اجرای سیاست های مشرف تبدیل شده اند، این ائتلاف مصرانه از مشرف می خواهد عملیات نظامی در بخش قبایلی - اردوگاه طالبان - متوقف شود. بنابراین دعوتی که آمریکایی ها از مشرف برای آغاز جنگ جدید کرده اند یک مسیر خطرناک و تاریک است که هیچ کس حتی خود مشرف عاقبت آن را نمی داند با اطاعت پاکستان از سیاست های آمریکا، این خطر وجود دارد که گروه های افراطی که با فلسفه ضد آمریکایی به حیات خود ادامه می دهند، تقویت شوند. مشرف به روزهای سرنوشت سازی گام می نهد، او که به تأسی از حکومت نظامی ضیاءالحق با احزاب سنتی ائتلاف بست، اکنون در میان ۲ همپیمان دیروز - طالبان و آمریکا - با بن بست خطرناک روبه روست. استفاده از منابع خبری.

پایان
